

جای گاه پهلوانان حماسی ایران در اشعار شاعرانی مانند

مولانا * سعدی * حافظ

یدالله قائم پناه

مجموع این روی دادها سبب ایجاد نوعی حس انزوا و گوشه‌نشینی و بی‌زاری از دنیا در مردم ایران شد و حتا گروهی به نوعی از تصوف که مروج این گونه افکار بود گرایش پیدا کردند که در بین آنان گروهی از چامه سرایان وجود داشتند که از نابه‌سامانی اوضاع و فرازونشیب‌های آن و ستمی که مردمان با آن مواجه بودند رنج می‌بردند.

این گوینده‌گان نیز سعی می‌کردند با گفتار خود نوعی آرامش خاطر در مردم به وجود آورند. تا بتوانند با ناملایمات کنار آیند و ضمناً حکام و فرمان‌روایان وقت را نیز به ایجاد نرزش در رفتار خود وادار نمایند. بنابراین هنگامی که دنبال سرمشق یا نمونه‌ای برای ناپایداری جهان بودند چه کسانی بهتر از پهلوانان و شاهان گذشته و اساطیری ایران می‌توانست مورد استفاده ادبی و شعری آن‌ها

دگرگونی‌های باشد چه گونه‌گی این روی دادها را به خوبی نشان می‌دهد. چامه سرایان نه تنها به زبان فارسی، بلکه گروهی از آنان که به جنبش «شعوبیه» وابسته بوده‌اند در اشعار خود که گاهی به زبان تازی سروده‌اند، تاریخ گذشته ایران را یاد کرده و آن را جزو افتخارات خود به حساب آورده‌اند. خاندان‌های قدیمی و دهقانان^(۱) آزاده ایران نیز کوشش می‌کردند هر گونه نوشته و اثری از گذشته‌ی ایران را نگه‌داری کنند، اما این دوران «دولتی مستعجل» بود و زمان درخشیدن آن خیلی زود پایان یافت. سلجوقیان، غزها، مغولان، تیموریان و اقوام مختلف دیگر به سرزمین ایران هجوم آوردند مردم را کشتند یا آواره کردند و شهرها و آبادی‌ها را به ویرانه‌ای تبدیل نمودند.

با مطالعه‌ی شاه‌نامه‌ی فردوسی و سروده‌های دیگر شاعران حماسه‌سرای ایران در سده چهارم و پنجم و بعد که با اشعار حماسی و پهلوانی خود نام و یاد پهلوانان و شاهان افسانه‌ای ایران را زنده کرده‌اند و مقایسه‌ی سروده‌های آنان با اشعار شاعران سده‌های بعد به خصوص هم‌زمان بایورش سلجوقیان - غزها، مغولان و سپس تیموریان به فرماندهی تیمورلنگ، می‌توان به دوگانه‌گی اوضاع اجتماعی و فرهنگی در دو دوره پی برد. در دوره اول که دنباله‌ی جنبش‌های آزادی‌خواهانه‌ی ایرانیان و دولت‌های مستقل ایرانی و بریدن از سلطه‌ی ستم‌گرانه‌ی تازیان است نوعی روح حماسی در قالب گرایش بیش‌تر به ملی‌گرایی و استقلال‌طلبی و بازگشت به افتخارات گذشته بر جامعه مستولی است و گفته‌ی شاعران نیز که بازتاب این

فردوسی

برخلاف سروده های انوری به عنوان یک شاعر حرفه ای مدیحه سرا و تعریف و تمجیدهای اغراق گونه از ممدوحان خود به ویژه سلطان سنجر در مورد اوضاع نابه سامان دوره این پادشاه بهترین شاهد، قصیده ای است که نظامی گنجوی این شاعر آزاده سروده و چند بیت آن را برای نمونه می آوریم.^(۲)

پیروزی را ستمی در گرفت

دست زد و دامن سنجر گرفت

کای ملک آزر م تو کم دیده ام

وز تو همه ساله ستم دیده ام

گر ندهی داد من ای شهریار

با تور و در روز شمار این شمار

داوری و داد نمی بینم

وز ستم آزاد نمی بینم

گرچه بیش تر کسانی که انوری آن ها را مدح کرده از مردمان گم نامی بوده اند، اما در بین آنان سلاطین و امرایی نیز دیده می شوند.^(۳) او هم چون شاعران همتای خود در پی آن بوده که خواستارانی



وسيله ی دهقانان و علاقه مندان به این آب و خاک زنده نگاه داشته شده اند. تا سرانجام فردوسی بزرگ آن ها را در کاخی رفیع به نام شاه نامه به نظم آورد.

نقش آفرینان داستان های شاه نامه بعد از فردوسی نیز دست مایه ای برای برخی شاعران گردید ولی دیگر آن جای گاه اولیه را نداشتند و هر یک از گوینده گان تازه پایگاهی دیگر را یافتند. شاعران دوره جدید (هم زمان با یورش اقوام مهاجم به ایران یا بعد از آن) که دارای نظام های فکری متفاوتی بودند گونه ای دیگر به آن ها نگریسته و هر کسی از ظن خود با آن ها یار شد.

برای پی بردن به جای گاه پهلوانان شاه نامه در گفته ی دیگر شاعران ایران تعدادی از شعرهای چند شاعر پراوازه ایران (انوری - مولوی - سعدی - حافظ) را به نقد می کشیم تا به نحوه برداشت آنان از نام و آوازه پهلوانان شاه نامه پی ببریم.

انوری ابیوردی از قصیده سرایان قرن ششم هجری است که در دستگاه چندین امیر به مداحی پرداخته و در سال ۵۴۲ هجری نیز به دربار سلطان سنجر سلجوقی راه یافته است.



قرار گیرند. لذا می بینیم که در اشعار شاعران برجسته ای مانند **مولوی**، **حافظ** یا **سعدی** دیگر از کارهای حماسی این افراد خبری نیست.

سرزمین پهناور ایران با تاریخی کهن و حوادث تلخ و شیرینی که بر آن رفته هم چون دیگر اقوام باستان دارای تاریخی همراه با واقعیات و اساطیری باشد که ساکنان این سرزمین نیز تحت تأثیر آن ها قرار گرفته اند. **در حالی که خود** اسطوره نشان دهنده حرکات فکری و اندیشه مردم طی زمان های مختلف و نماد آرمان های قلبی کسانی است که امیدوار بوده اند روزی به آن ها دست یابند، اسطوره ها همراه پهلوانان آن زندگی و عقاید ساکنان این مرزوبوم را تحت تأثیر قرار داده و داستان های حماسی و یاد آنان به



بزرگان زمان او بوده چنین گفته است:

خواجه اسفندیار میدانی

که به رنجم ز چرخ رویین تن!

من نه سهرابم و ولی با من

رستمی می کند مه بهمن

خرد زال را پرسیدم

حالم را چه حیلست و چه فن

گفت افراسیاب وقت شوی

گر به دست آوری از آن دوسه من

باده ای چون دم سیاووشان

سرخ، نه تیره چون چه بیژن^(۵)

گر فرستی تویی فریدونم

ورنه روزی نعوذوبالله من

همچو ضحاک ناگهان پیچم

مارهای هجات بر گردن

نگاه کنید شاعری را که برای رسیدن به چند درهم، چه گونه سقوط کرده است و او را مقایسه کنید با فردوسی بزرگ!

همین انوری در مدح سلطان سنجر سلجوقی که در بالا به ستم گری و بی داد وی در شعری از نظامی گنجوی اشاره شد چنین گوید:

در دست تو گویی که خنجر تو

در دست علی ذوالفقار باشد

خون در جگر پردلان بجوشد

گر رستم و اسفندیار باشد

بدین ترتیب می بینیم که انوری

کوشش می کند جای گاه افرادی را

که ستوده به اندازه ای بالا ببرد تا

بتوانند با پهلوانان باستانی و

حماسه ای ما برابری کنند. انوری

یکی از مدیحه سرایان اغراق گو و

لاف زن است.

تنها جایی که انوری از نام

پهلوانان در مدح دیگران استفاده

نکرده در طلب شراب می باشد.

او که ظاهرآ به شراب خواری

علاقه ی فراوان داشته و با سرودن

قطعه شعری از دیگران آن را مطالبه

می کرده، طی قطعه ای از فردی به

نام خواجه اسفندیار که ظاهرآ از

باذوق، دارا و کریم پیدا نماید تا کالاهای عرضه شده وی را با قیمت مناسب تری خریداری نماید. نگاه کنید! پهلوانان حماسی که در داستان های فردوسی نقش هایی بزرگوارانه و انسان سالار دارند، در شعرهای اغراق آمیز و ستایش گرایانه ی انوری در مقابل آن هایی که شعر برایشان سروده شده است (ممدوحان) به بنده گانی زبون، ضعیف، گدا فطرت، نیازمند کمک دیگران و بسیار کم بها تنزل می کنند که در بین زبون ترین و کم ارزش ترین آن ها، صدها رستم پیدا می شود. به طوری که افراد ستایش شده نه تنها با پهلوانان اساطیری بلکه با خلفای دین نیز لاف برابری و حتا برتری جویی می زنند.

به طور مثال همین انوری در ستایش و مدح ملک الامراء مودود شاه زنگی چنین می گوید: (۴)

به اعتقاد ابوبکر و صولت فاروق

به ترس کاری عثمان و حکمت حیدر

به زور رستم دستان و عدل نوشروان

به جاه خسرو ساسان و ماتم نوذر

* * *

فردوسی

مولانا بلخ

ما را سفری فتاد بی ما
آن جادل ما گشاد بی ما
با مادل کی قباد بنده است
بنده است چو کی قباد بی ما
خیز که امروز جهان آن ماست
جان و جهان ساقی و مهمان ماست
در دل و در دیده دیو و پری
دبده به فر سلیمان ماست

رستم دستان و هزاران چواو
بنده و بازیچه‌ی دستان ماست
در همین راستا عشق و ذوق را بالاتر از قدرت بدنی
دانسته و برای طی مراحل سلوک لازم می‌داند و معتقد
است اگر رستم دستان هم باشی چون عاشق نباشی در
وادی سلوک ناتوان خواهی بود زیرا عشق آن چنان قوی
است که کور مادرزاد را نیز می‌تواند بینا نماید.

آن کیست کوسینه را غم گین کند
چون پیش او زاری کند، تلخ ترا شیرین کند
دیوی بود، حورش کند، ماتم بود سورش کند
وان کور مادرزاد را دانا و عالم بین کند
بادق مسکین رستمی، بی ذوق رستم پرغمی
گر ذوق نبود یار جان، جان را چه با تمکین کند



مولانا جلال‌الدین محمد بلخی معروف به مولوی به
عقیده ادوارد براون خاورشناس انگلیسی یکی از
برجسته‌ترین شاعران صوفی است که ایران به بار آورده
است. (۶) دو کتاب مشهور وی مثنوی و دیوان شمس نیز
از بزرگ‌ترین آثار عارفانه به زبان فارسی می‌باشند.
مولانای بلخ در ۶۰۴ هجری قمری در بلخ به بار آمد و در
۶۷۲ هجری قمری در قونیه چشم از جهان فرو بست.

در مورد دیوان شمس گفته شده است که دارای
استعارات عارفانه‌ی زیادی است تا جایی که از قول
سعدی شیرازی نقل شده: اگر کسی خواستار غزلی غریب
باشد که محتوی معانی عجیب باشد، باید به این کتاب
مراجعه کند. (۷) ما نیز دیوان شمس را در پیش روی
گذاشتیم تا ببینیم پهلوانان حماسی ایران در این مجموعه
چه گونه ظاهر می‌شوند.

از نظر توانایی و قدرت روانی که نتیجه‌ی وارسته‌گی
و پشت پا زدن به تعلقات دنیوی است مولانا نیز هم چون
دیوژن که به اسکندر بی‌اعتنایی نمود و یارندان قلندری
که بر در میکده «ستاننده و دهنده افسر شاهنشاهی در
شعرهایشان بوده‌اند،» قدرت کی قباد و رستم را در مقابل
پیر و مرشد و شخص خود که قلندری بی‌پروا و بی‌نیاز از
پادشاه‌های مادی است ناچیز دانسته و با کمال شهامت
می‌گوید:

کسه مولوی دنبال کسی می گردد کسه دارای
ویژه گی های سیاوش باشد تا صدای او به هر گوشه فرو
نرود، بلکه گوش های شنوا، خردمند و پرهیزگار.

ما نعره به شب زنیم و خاموش

تا در نرود درون هر گوش

تابو نبرد دماغ هر خام

بر دیگ وفا نهیم سرپوش

هین طبلک شب روان فروکوب

زیرا که سوار شد سیاوش

پایان



مولانا هنگامی که با همراهان سست عنصری که
شایسته گی و ورود به عالم فقر و بی نیازی او را ندارند مواجه
می شود به فغان آمده و آرزوی دیدن مرشد کامل و شنیدن
سخنان او را می نماید. در این حالت برخلاف قبل که او
از باده عشق سرمست بود و می گفت «کورستم دستان تا
دستان بنمائیمش» می گوید:

بنمای رخ که باغ گلستانم آرزوست

بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

زین همراهان سست عناصر دلیم گرفت

شیر خدا ورستم دستانم آرزوست

و هنگامی که ناهلان مجال خودنمایی را در مقابل اهل
سلوک نمی یابند و مردان حق آنان را از میدان بیرون
می کنند او سرشار از شادی می سراید:

وسوسه ی تن گذشت، غلغله ی جان رسید

مور فروشد به گور، چتر سلیمان رسید

چند مُخَنَّث نژاد، دعوی مردی کند

رستم، خنجر کشید، سام و نریمان رسید

اما همین مولوی که از دست ناهلان به فغان می آید و
حضور شیر خدا و رستم دستان را برای رویارویی با آنان
آرزو می کند، مایل نیست سخنان او به گوش ناهلان و
افراد سست عنصر برسد زیرا نگران فاش شدن اسرار
الهی از سوی آنان است. اما چه کسی می تواند نگه دار
اسرار ما باشد؟ فردی همانند سیاوش که «مظهر
وفاداری و راستی بود و به وظایف خود آشنا. او در
زمان خود سردار و سالار سپاه راستان است و چون
او را کشتند «جهان از سیاوش لبریز شد و خونس در
همه ی رگ های گیتی بود.»^(۸) به همین جهت است

فردوسی

نیک آنان و سرانجام کارشان سودجسته است.

انکیانو حاکم فارس از سال ۶۶۷ تا ۶۷۰ ه.ق از طرف هلاکو به آنجا اعزام می شود. سعدی نیز مانند سایر شاعران به دربار وی می رود و بایستی او را مانند سایرین مورد ستایش قرار دهد. ولی برخلاف دیگران و بدون این که به مبالغه گویی بپردازد قصیده خود را با تأکید بر بی وفایی دنیا و بی هوته بودن دل بسته گی به آن آغاز کرده و ضمن اندرز دادن به انکیانو برای مؤثر بودن سخنان خود از سرگذشت شاهان و سراداران ایران یاد می کند: (۱۱)

بس بگردید و بگرد روزگار

دل به دنیا در نیندد هوشیار

ای که دستت می رسد کاری بکن

پیش از آن، کز تو نیاید هیچ کار

این که در شه نامه ها آورده اند

رستم و رویینه تن، اسفندبار

تا بدانند این خداوند ان ملک

کز بسی خلق است عالم یادگار

در جای دیگر در مدح همین امیر مغول با مطلع (۱۲)

بسی صورت بگردیدست عالم

وزین صورت بگردد عاقبت هم

باز هم از نام و آوازه شاهان ایران سود جسته و به ممدوح خود اندرز می دهد:

فریدون را سر آمد پادشاهی

سلیمان را برفت از دست خاتم

به نقل از پادشاهان یاد دارم

که شاهان عجم کی خسرو و جم

ز سوز سینه ی فریاد خواهان

چنان پرهیز کردند که از سم

سعدی شیرازی

استاد سخن سعدی، از شاعران بلند آوازه ایران زمین است که حدود ۵۷۷ ه.ق در شیراز به دنیا آمد و در سال ۶۹۰ ه.ق در همان شهر وفات یافت (۹) و (۱۰) آرام گاه وی در سعدیه شیراز مزار اهل دل می باشد. سعدی طی عمر طولانی خود به سفرهای دور و درازی دست زد و سرانجام به زادگاه خویش برگشت و حاصل تجربیات خود را در دو کتاب **گلستان** و **بوستان** به رشته ی نگارش درآورد. علاوه بر این کلیات وی شامل غزلیات، قصاید، ترجیعات و... می باشد. دوران سعدی مقارن با تسلط مغولان بر سرزمین ایران است و یکی از کارهای شاعران هم چون سده های پیش مدیحه سرایی همراه با اغراق و مبالغه گویی بود. اما سعدی که خود را معلم اخلاق می دانسته سعی کرده از این شیوه دوری جسته و ممدوحان خود را به جای مدح و ستایش اغراق آمیز پند و اندرز بدهد.

سعدی در راه رسیدن به هدف خود که جلوگیری از خودسری ها و ظلم و ستم حکام و امرابود از سرگذشت پهلوانان اساطیری ایران و ویژه گی های



علاوه بر قصاید، سعدی در گلستان و بوستان خود از نام پادشاهان اساطیری ایران در راه پندآموزی افراد و هشدار به فرمان‌روایان بهره‌برداری کرده است:

در باب اول گلستان (سیرت پادشاهان) می‌گوید:
بر طاق ایوان فریدون نوشته بود:

جهان ای برادر نماند به کس

دل اندر جهان آفرین بند و بس

در همین باب: یکی از ملوک عجم، که ظلم و ستم پیشه کرده بود هنگامی که در مجلس او شاه‌نامه می‌خواندند از وزیر خود علت زوال حکومت ضحاک و عهد فریدون و برآمدن او را می‌پرسد. در جواب می‌شنود که علت پیروزی فریدون جمع شدن خلقی بر گرد او بوده و پادشاه را اندرز می‌دهد، چون گرد آمدن خلقی موجب پادشاهی است تو مر خلق را پریشان برای چه می‌کنی؟

* * *

در بوستان نیز که کتابی پر از پند و اندرز است در مورد ناپایداری جهان چنین سروده است:

شنیدم که جمشیدِ فرخ سرشت

به سرچشمه‌ای بر، به سگی نوشت

برین چشمه چون ما بسی دم زدند

برفتند چون چشم برهم زدند

گرفتیم عالم به مردی و زور

ولیکن نبردیم با خود به گور

پایان



حافظ غزل خوان

خواجeh شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی غزل‌سرای ایران در آغاز سده هشتم هجری در شیراز به بار آمد و در سال ۷۹۲ ه. ق چشم از جهان فرو بست. زمان وی یکی از دوره‌های پر آشوب و پر از هرج و مرج ایران است. پس از کشتار و قتل عام‌های وحشیانه‌ی مغولان خون‌آشام، یورش‌های ترکان بی‌دانش به فرمان دهی امیر تیمور

گورکانی شروع می‌شود که پس از برجای گذاشتن ویرانی‌ها و کشتارهای بی‌حد و اندازه به سمرقند برمی‌گردد. تا به قتل عام‌هایش ادامه دهد. در گذر زمان به هلاکت می‌رسد. اما بدتر از همه اختلافات داخلی جانشینان او و جنگ‌های خانواده‌گی بین حکام محلی و بازمانده‌گان ترک وی است زیرا در این دوران هر آبادی و قریه‌ی کوچکی دارای یک حاکم ترک بی‌سواد بوده که بین آنان بر سر گسترش دامنه‌ی حکمرانی زدو خوردهایی رخ می‌داده است و نتیجه‌ی آن قتل عام ایرانیان. اما بدتر از همه رواج نفاق و دورویی بین حکام وقت است به طوری که رذایل اخلاقی جانشین فضایل اخلاقی



می‌شوند. در این دوره خون‌ریزی، خیانت، حيله‌گری، دروغ‌گویی و توطئه برای احراز قدرت در میان پدر و پسر، برادر و برادر، زن و شوهر امر رایجی است و گویی شیوه حکم‌رانی به شمار می‌رفته است.^(۱۳)

در این چنین محیطی حافظ ناامید از اوضاع زمانه در حالی که از فساد رایج در بین حکام و کشتارهای آنان رنج دار است به عرفان روی آورده و با سرودن غزل‌هایی در این زمینه ضمن تشریح اوضاع، با کنایه و استعاره می‌کوشد با شاهد آوردن سرگذشت و پایان زندگی پهلوانان اساطیری ایران حکام زمانه را اندرز داده تا شاید به خود آیند و از ریا، دروغ‌گویی، خیانت، حيله‌گری و دورویی بپرهیزند و چون به خلوت می‌روند «آن کار دیگر» نکنند.

غزلیات حافظ علاوه بر این که نشان دهنده حوادث و روی داده‌های تلخ زمان وی می‌باشد عقیده او را در بی‌اعتباری دنیا و ناپایداری آن نشان می‌دهد که جابه‌جا حافظ از نام و آوازه پهلوانان شاه‌نامه که «گورستان پهناور پرخروشی است

بی گناهان دامن گیرشان خواهد شد. از سیاوش به عنوان نمونه فردی مظلوم و بی گناه یاد می کند:

شاه ترکان سخن مدعیان می شنود

شرمی از مظلومی خون سیاووشش باد

جمشید و جام او نیز از مواردی است که در ادبیات فارسی جای گاه ویژه ای دارند این دو که بیش تر در اشعار شاعران با سلیمان نبی و خاتم او تطبیق داده می شوند^(۱۵) مورد استفاده حافظ نیز قرار گرفته اند:

خاتم جم را بشارت ده به حسن خاتمت

کاسم اعظم کرد از او کوتاه دست اهرمن

دلی که غیب نمای است و جام جم دارد

ز خاتمی که از او گم شود چه غم دارد؟

درباره خاصیت جام جم که جمشید یا بعد از او کی خسرو می توانسته اند با کمک آن از رازهای پنهان باخبر شده و با آن افراد و چیزهای گم شده را بیابند، خواجه ی شیراز معتقد است ترکیب و ساخت آن با سایر



که مرده گان آن زنده ترین مرده گان هستند^(۱۴) سود جسته است

جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد

زنهار! دل میند بر اسباب دنیوی

که آگهست که کاووس و کی کجا رفتند

که واقفست که چون رفت تخت جم بر باد؟

به جز غزلیات شاید یکی از زیباترین بخش از دیوان حافظ که وی برای اثبات ناپایداری جهان از سرگذشت پادشاهان و پهلوانان اساطیری ایران سود جسته ساقی نامه وی باشد:

بیار ساقی آن می که حال آورد

کرامت فزاید کمال آورد

به من ده که بس بی دل افتاده ام

وزین هردو بی حاصل افتاده ام

بیار ساقی آن می که عکسش ز جام

به کی خسرو و جم فرستد پیام

بده تا بگویم به آواز نی

که جمشید کی بود و کاووس کی

همان منزل است این جهان خراب

که دیدست ایوان افراسیاب

کجا رای پیران لشکر کشش

کجا شیده آن ترک خنجر کشش

نه تنها شد ایوان و قصرش به باد

که کس دخمه نیزش ندارد به یاد

در مقابل زورگویی حکام ستم گر و هنگامی که می خواهد به آنان هشدار دهد که از کشتن بی گناهان خودداری ورزند چون سرانجام روزی خون آن

جام‌ها متفاوت و دارای گوهر ویژه‌ای بوده است:

گوهر جام جم از کان جهانی دگر است تو تمنا ز گیل کوزه گران میداری؟!!

اما جام جم با آن همه خصوصیات و کارایی در مقابل جام می ارزش خود را از دست می‌دهد، چه جام باده به کوری چشم محتسب از جام جهان نمای جمشید با ارزش تر می‌شود:

ساقی بیار باده و با محتسب بگو

انکار مکن که چنین جام، جم نداشت
خواجیه شیراز حتا تا آن جای پیش می‌رود که برای پی بردن به راز و رمز جام جم باید خاک در می‌کده را مانند سُرْمه در چشم کشید

به سَر جام جم آن‌گه نظر توانی کرد

که خاک می‌کده کُحل^(۱۶) بصر توانی کرد

بی‌گمان اگر این رابه خاطر آوریم و به خاطر داشته باشیم که مولانا، سعدی، حافظ، خیام، ناصر خسرو، عراقی، جامی و دیگران خود را طلبه‌ی محض و شاگردی همیشه تشنه‌ی آموزش در بارگاه علم، خرد، حکمت و دانش فردوسی بزرگ می‌دانسته‌اند، به اهمیت، شایسته‌گی، دانشمندی و حکمت این خردمند مطلق ایران زمین بیش تری می‌بریم در راستای این تاریخ یک هزار

ساله‌ی بعد از فردوسی تا امروز هیچ کسی که از خرد و دانش بهره‌ای داشته باشد از شاعر ملی ما به بدی یاد نکرده است.

«پایان»

منابع

- ۱- دیوان انوری با مقدمه سعید نفیسی انتشارات نگاه چاپ اول ۱۳۷۶
- ۲- کلیات سعدی به اهتمام محمدعلی فروغی انتشاراتی امیرکبیر ۱۳۶۳
- ۳- سوگ سیاوش: شاهرخ مسکوب چاپ پنجم ۱۳۵۷- خوارزمی
- ۴- جام جهان بین: محمدعلی اسلامی ندوشن - انتشارات کتابخانه ایرانمهر ۱۳۴۶
- ۵- کلیات مولانا شمس الدین محمد حافظ شیرازی به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر انتشارات صفی‌علیشاه ۱۳۷۲
- ۶- فرهنگ فارسی دکتر معین جلد ۵ - انتشارات امیرکبیر ۱۳۷۱
- ۷- کلیات دیوان شمس تبریزی - مقدمه و شرح حال استاد بدیع الزمان فروزانفر - انتشارات جاویدان چاپ سوم ۱۳۵۲
- ۸- از سنایی تا سوری - ادوارد براون - ترجمه غلامحسین صدری افشار - انتشارات مروارید چاپ اول ۱۳۵۱
- ۹- خمسه نظامی گنجوی تحریر و تصحیح سیدحسین میرخانی (سراج الکتاب) - چاپ رودکی - شهریور ۱۳۶۳
- ۱۰- سرو سایه افکن: محمدعلی اسلامی ندوشن - انتشارات یزدان چاپ ششم ۱۳۸۳
- ۱- دهقان - دهگان = در فرهنگ ایران زمین به معنی دبیر - نویسنده و خردمند است. شگفت این که برخی از دانش پژوهان بسیار نام‌آور ایران دهقان‌زاد این مقام به عنوان کشاورز و برزرگر آورده‌اند که درست نیست. (ف)
- ۲- ص ۳۶ خمسه حکیم نظامی گنجوی
- ۳- دیوان انوری صفحه ۴۹
- ۴- دیوان انوری صفحه ۲۰۷
- ۵- چه = مخفف چه
- ۶- از سنایی تا سعدی صفحه ۲۰۰
- ۷- همان صفحه ۲۰۸
- ۸- سوگ سیاوش صفحه ۳۸
- ۹- از سنایی تا سعدی صفحه ۲۱۰
- ۱۰- با تاریخ‌های یادشده سعدی ۱۱۳ سال زندگی کرده است که این طول غیر طبیعی سن شاعر در کتاب‌های کم‌تری آمده است. در این که سعدی یکی از شاعران دراز زندگی بوده است تردیدی نیست. اما ۱۱۳ سال عمر برای سعدی جای تأمل دارد. (مجله فردوسی)
- ۱۱- کلیات سعدی صفحه ۷۲۴
- ۱۲- همان صفحه ۷۳۲
- ۱۳- جام جهان بین صفحه ۱۹۲
- ۱۴- همان صفحه ۹۵
- ۱۵- صفحه ۴۳ دیوان حافظ به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر
- ۱۶- کُحل = سرمه